

روز جمعه با بنی سیدم رسول صلی الله علیه و سلم بر سر بود و خطبه می خواند
با خود گفتیم را حل خود را بر در مسجد بخوانیم چون نماز بگذرانند مسجد دریم
و رسول را صلی الله علیه و سلم از حال خود خبر دیم چون راه را بگذرانیم
ناگاه دیدیم که ابوذر رضی الله عنه بیرون آمد و گفت هر جای خیریم مرا
رسول صلی الله علیه و سلم بسوی تو فرستاده است و فرموده که خبر سلام
تو بخارسیعه مسجد درای و با مردمان نماز بگذار مسجد در آدم و نماز
بگذارم پس پیش رسول صلی الله علیه و سلم آمدم مرا از حال خبر داد
و فرمود که صاحب تو بوعده خود وفا کرد و قشقرق را باهل تو رسانید
و احباری که جن از بعثت رسول صلی الله علیه و سلم کرده اند بسیار است
و در کتب مسبوکه مذکور برین قدر اقصا کردیم **وازان جمله آنست**
که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفته است که رسول صلی الله علیه و سلم
مرا بعینه فرستاد تا قاضی باشم و میان اهل بیتم بموجب فریضت حکم کنم
کنتم یا رسول الله مرا عالم نیستم با حکام قضا دست مبارک بر سینه
من زد پس گفت اللهم اهد قلبه و سدد لبانه بعد از آن هرگز مرا
در حکم کردن میان دو کس شک نیشتا **وازان جمله آنست**
که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفته است که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده
تا هر سوار شو و بین رو و چرخ فلان عقده برسی که نزد یک بیست است
و آن بالا روی خواهی دید مردمان را که استقبال تو کرده باشند بگوی باجر
یا مدد رسول الله یتراک السلام چون آن عقده بالا رفتیم دیدم مردمان را که

روی

روی بن آورده بی آینه گفتیم السلام علیکم یا بچ یا مد ریاضت رسول الله
یترا علیکم السلام خروجی و غلغلای از زمین برآمد که علی رسول الله السلام
چون آن جماعت از شنیدند بمس سلام آوردند **وازان جمله آنست**
که ابوهریره رضی الله عنه پیش رسول صلی الله علیه و سلم شکایت کرد که یا رسول
الله هر چه از تو می شنوم فراموش می کنم و بر او فرمود که روای خود بگستر
ابوهریره روای خود را بگسترانید رسول صلی الله علیه و سلم دست دراز
کرد و یکبار ریسه بار از هوا چری گرفت و در روای وی انداخت پس
فرمود که آنرا فراموش کن و بر سینه خود را ابوهریره آنرا فراموش گرفت و بر سینه
خود نهاد بعد از آن هر چه شنید فراموش نکرد **وازان جمله آنست**
که ابوهریره رضی الله عنه گفته است که ما در مشرف بود و هر چند در اسلام
می خواندم قبول نمی کردیم که روز ویرا اسلام دعوت کردم نسبت بر رسول
صلی الله علیه و سلم سخنی گفتم که آنرا که در ششم که بیان پیش رسول صلی الله
علیه و سلم رقم و قهقهه را باز گفتم پس گفتیم یا رسول الله دعان تا خدای تعالی
ماد را ابوهریره با ایمان روزی که رسول صلی الله علیه و سلم گفت اللهم یهد
اتم ابی هریره بیرون آمدم تا آن بشارت را با ما در خود رسانیم چون در خانه
رسیدیم در بسته بود و آواز آب می آمد که شعلی کرد چون آواز بر شنید
گفت ای ابوهریره همانجا باش بعد از آن جلد پوشید و در بکشد گفت
ای اشهدانی لا اله الا الله وان محمدا عبده و رسوله بسوی رسول صلی الله
علیه و سلم باز گفتم و از شادی که گفتم چنانکه آله بار از آن روی که گفتم